

روشن‌شناسی در علوم سیاسی

در گفت‌وگو با مصطفی ملکیان

اشاره:

این گفت‌وگو به همت پژوهشکده اندیشه سیاسی اسلام صورت پذیرفته، و آقای سید صادق حقیقت آن را بازنویسی کرده است. پیش از این در شماره‌های ۷ و ۹ نیز گفت‌وگوهایی در زمینه موضوع مذکور شده بود.

با تشکر از این‌که وقت خود را در اختیار ما قرار دادید، به‌عنوان مقدمه،

این سؤال را مطرح می‌کنیم که اصولاً تفاوت «رهیافت» و «رویکرد» چیست؟ و آیا

Attitude امری شخصی و Approach امری غیرشخصی است؟

استاد ملکیان: براساس ریشه کلمه Attitude من آن را به رهیافت و Approach را به رویکرد

معنا می‌کنم، هرچند برخی افراد برعکس ترجمه کرده‌اند. بر این اساس رهیافت همیشه شخصی است، ولی رویکرد گاهی به معنای رویکرد تاریخی و جامعه‌شناختی و روان‌شناختی و غیره به کار می‌رود، و گاهی به معنای شخصی است.

Perspective طبق یک اصطلاح با رویکرد مساوی است و آن معنای منظر (View یا

Viewpoint) است.

بنابراین (Perspective) سه معنا دارد:

۱. نقطه نظر View یا Viewpoint؛

۲. نگاه به مسأله از دید فردی و جمعی (Collective)؛

۳. نگاه به مسأله از نظر عملی و نظری: یعنی تفاوت دید از نظر Realistic و Pragmatic بودن، یا Theoretical و Practical بودن، مثلاً با گزاره‌ای مثل «فمن يعمل مثقال ذرة خيراً يره» هم می‌توان از حیث نظری برخورد کرده و هم از حیث عملی (روانی، اجتماعی و ...).

معمولاً مبانی معرفت‌شناختی (Epistemologic) را در مقابل مبانی

هستی - شناختی (Ontologic) قرار می‌دهند، آیا مبانی انسان‌شناختی چیزی

غیر از این دو است؟

استاد ملکیان: در واقع مبانی انسان‌شناختی جزو مبانی هستی‌شناختی است، ولی گاهی آن‌را قسیم مبانی هستی‌شناختی قرار می‌دهند؛ بنابر فرض دوم مبانی هستی‌شناختی شامل مبانی انسان‌شناختی نمی‌شود.

گاهی از روش معرفت‌بحث می‌شود و آن‌را به پنج دسته عقلی (فلسفی)، تجربی (علمی)، نقلی، شهودی و تاریخی تقسیم می‌کنند، زمانی روش تحقیق را مثلاً به توصیفی، تحلیلی و تجویزی تقسیم می‌کنند و گاهی هم در روش تحقیق به روش‌هایی مثل هرمنوتیک و پدیدارشناسی و تحلیل‌گفتمانی و شالوده‌شکنی اشاره می‌شود؛ حال این سه قسم روش تحقیق را چگونه می‌توان از هم متمایز کرد؟

استاد ملکیان: بحث ما روش تحقیق است، نه روش مطالعه و دفاع و نقد و استدلال. تحقیق بعد از تتبع است و مطالعه به اجرا نیز مربوط است. به هر حال قسم اول که اشاره کردید، تقسیم اولیه روش تحقیق است. در این تقسیم به پنج روش فوق اشاره می‌شود. مقصود از نقلی در این جا تعبدی است، مثل روش علم فقه. در سؤالات بعد این تقسیم را دوباره بسط خواهیم داد.

اگر بخواهیم تقسیم ثانویه‌ای برای روش تحقیق انجام دهیم باید به تقسیم دوم و سوم شما اشاره کنیم. در تقسیم دوم گفته می‌شود که روش تحقیق به شکل کلی به دو قسم تقسیم می‌شود: توصیفی (Descriptive) به معنای اعم و هنجاری (Normative). قضایای توصیفی به معنای اعم در مقابل قضایای هنجاری هستند. قضایای هنجاری، «باید» و «نباید» دارند. اصولاً تقسیم روش تحقیق به عقلی و تجربی و نقلی و شهودی و تاریخی یا تقسیم به روش پدیدارشناسانه و

ساختارگرایانه و امثال آن، تقسیمی نورماتیو نیست. روش توصیفی به معنای اعم خود به سه قسم تقسیم می‌شود:

۱. گزارش یا توصیف به معنای اخص: گزارش یعنی مجموعه آرا و نظریات یا نظریه فلان متفکر، یعنی می‌تواند «موضوع محور» یا «متفکر محور» باشد.
۲. تحلیل (Analysis): در تحلیل درست و غلط بودن، ملاک و مقصد نیست، و فقط به دو مسأله پرداخته می‌شود: استکشاف همه پیش فرض‌های یک رأی و نظر، و بیان آثار و نتایج مترتب بر یک رأی.
۳. نقد (Critic): در این جا داوری مطرح است و از دو دیدگاه نظری و عملی می‌توان به داوری نشست. در دیدگاه نظری، این مسأله مطرح می‌شود که آیا این رأی مطابق با واقع است، یا نه. در دیدگاه عملی، این مسأله مهم است که اعتقاد به این رأی چه آثار و نتایجی در فرد و جامعه ایجاد می‌کند.

روش‌های پدیدارشناسانه و امثال آن - که قبلاً اشاره کردیم - به دو مقام تحلیل و نقد مربوط می‌شوند، نه به مقام گزارش (توصیف). نقد می‌تواند نقد تاریخی (از تقسیم اولیه روش تحقیق) یا نقد پدیدارشناسانه (از تقسیم ثانویه روش تحقیق) باشد.

تقسیم اولیه شما، تقسیم به توصیف به معنای اعم، و روش هنجاری بود.

آیا روش هنجاری هم تقسیماتی دارد؟

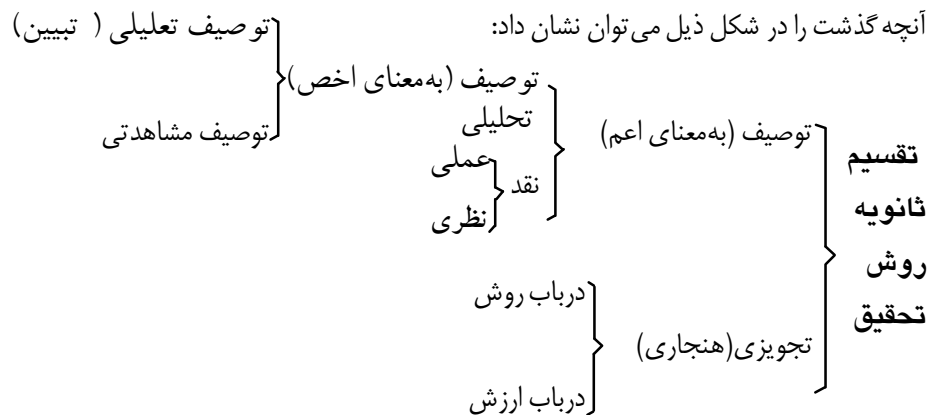
استاد ملکیان: بله، روش هنجاری هم که از «باید» و «نباید» بحث می‌کند، در دو حوزه وارد می‌شود: در باب روش، و در باب ارزش (Evaluative)، یعنی یک وقت بحث می‌شود که روش چه باید باشد، یک وقت هم راجع به ارزش، داوری می‌کنیم. بحث است که آیا پژوهش‌های علوم انسانی می‌توانند فارغ از ارزش باشند، یا خیر. بحث «عینیت در علوم اجتماعی» گونار میر دال و یا مباحث لاکاتوش در این جا قابل طرح است.

در تقسیم سه‌گانه توصیف و تحلیل و نقد، آیا نباید تبیین را به‌عنوان

یکی از قسیم‌های آنها نیز اضافه کنیم؟

استاد ملکیان: خیر، چون خود توصیف و گزارش به دو قسم تقسیم می‌شود:

۱. توصیف تعلیلی (Causal Description)، که به آن تبیین (Explanation) هم گفته می‌شود؛
۲. توصیف مشاهدتی، که به مرحله تبیین و تعلیل نمی‌رسد و صرفاً مشاهدات را گزارش می‌دهد.



نسبت بین توصیف و تبیین چیست؟ آیا آنها اموری اضافی‌اند؟

استاد ملکیان: بله، هر تبیینی نسبت به تبیین فراتر از خود، نوعی توصیف است؛ پس آنها مفاهیمی اضافی‌اند. گزاره «آب در صد درجه به جوش می‌آید»، توصیف است. سؤال می‌شود، چرا؟ پاسخ این است که چون «جنبش مولکولی آب زیاد می‌شود». این گزاره تبیین است. اگر راجع به آن دوباره سؤال شد، این گزاره توصیف برای تبیین بعدی می‌شود.

گزاره‌هایی هستند که بدون شک توصیفند و اختلافی در آن راه ندارد، مثل این که می‌گوییم «شکر شیرین است»؛ اما در این خصوص که آیا در مقام توصیف و تبیین می‌توان به جایی رسید که فوقی نداشته باشد، افلاطون پاسخ مثبت می‌دهد و ارسطوییان، پاسخ منفی. به اعتقاد ارسطوییان هر توصیفی، تبیین دارد. افلاطون می‌گفت، «مثال» جسم سه بعدی است و این توصیفی است مافوق توصیفات.

دانیل لیتل تبیین را ظاهراً به معنای دیگری استعمال می‌کند. او روش‌های علوم را به دو قسم کلی تعلیلی (تحلیل علی) و تفسیری تقسیم می‌نماید و هر دو را تبیین می‌خواند.

استاد ملکیان: این مشکلات، از فقر ترجمه به زبان فارسی ناشی می‌شود. آنچه لیتل به آن نظر دارد Explication است، نه Explanation. تبیین در اصطلاح و تقسیم او، غیر از تبیین به معنای توصیف تحلیلی است.

برای تقسیم لیتل لازم است، مقدمه‌ای ذکر کنم: قدامت ثبوت را از مقام اثبات جدا می‌کردند. مقام ثبوت از آنچه در عالم واقع رخ داده سخن می‌گوید، و مقام اثبات، راجع به فهم ما در فلسفه علم الاجتماع. این تفکیک، مهم است. اگر بحث راجع به چیزی باشد که در عالم واقع اتفاق افتاده، از تبیین (Explication) یا جنبه عینی (Objective) واقعه بحث می‌شود و اگر راجع به چگونگی علم ما سخن گفته شود، بحث تفسیر (Interpretation) یا جنبه ذهنی (Subjective) واقعه، به میان می‌آید. به هر حال تبیین در این تقسیم را از تبیین به معنای توصیف تحلیلی باید جدا کرد؛ مثلاً روش تفهیمی، نوعی روش تبیینی (Explanation) است، نه Explication.

گاهی از روش تفسیری (به معنای روش هرمنوتیکی و پدیدارشناسانه)

هم بحث می‌شود، آیا این روش، قسم روش توصیفی و تحلیلی و نقدی است؟

استاد ملکیان: خیر، روش تفسیری مقسم برای روش هرمنوتیکی و پدیدارشناسانه است و بنابراین در تقسیم ثانویه دیگری از روش تحقیق وارد می‌شود. قبلاً گفتیم، که روش تحقیق (Research Method) به شکل ثانویه دو تقسیم دارد: یکی از آنها روش‌های توصیفی و هنجاری بود، و دیگری روش‌های هرمنوتیکی، پدیدارشناسانه، ساختارگرایانه و غیره. در این جا این نکته را هم اضافه کنم که هرمنوتیک معانی مختلفی دارد، و کثیرالمعنا و مبهم است. آنچه در این جا مدنظر است هرمنوتیک به معنای روش تفسیری، و هرمنوتیک به معنای روش تحقیق (Research Method) است.

روش‌هایی مثل روش استقرایی و قیاسی در کجا قرار می‌گیرد؟

استاد ملکیان: روش تبیین و روش استدلال را باید از هم تمییز داد. قبلاً گفتیم، تبیین و توصیف اموری نسبی‌اند. وقتی بر سر گزاره‌ای توصیفی، «چرا» آوردیم از علت و تبیین آن سؤال کرده‌ایم. تبیین می‌تواند انگیزشی (Motivational)، مکانیکی (Mechanistic)، ارگانیستی (Organistic)، الهیاتی (Theological) یا زبانی (Linguistic) باشد؛ البته تبیین یک پدیده، ممکن است همه انواع فوق را دارا نباشد؛ مثلاً وقتی می‌بینیم کسی از کوه بالا می‌شود، می‌پرسیم چرا؟ این سؤال از تبیین است. ممکن است بگوییم، چون می‌خواهد برای سلامتی لاغر شود (انگیزشی) یا می‌گوییم، برای تبدیل غذا به انرژی (مکانیکی). تبیین مکانیکی با ماده و کار و انرژی و نیرو سروکار دارد، ولی تبیین ارگانیستی با مفهوم حیات و نیروی حیاتی نیز ربط پیدا می‌کند. تبیین الهیاتی به ماورای ماده (مثل خدا و جوهر و فرشته) مربوط است؛ مثلاً می‌گوییم: «چون خدا خواسته است». در مثال فوق تبیین ارگانیستی و الهیاتی نیز می‌توان داشت، اما تبیین زبانی نمی‌توان کرد.

در آن جا که می‌خواهیم نشان دهیم که تبیین به شکل کلی صحیح است، بحث استدلال پیش می‌آید. استدلال، عقیده را به علم (معرفت) تبدیل می‌کند. علم یعنی عقیده صادق مستدل؛ پس روش استدلال می‌تواند روش معرفت هم باشد، و بنابراین می‌توان گفت روش‌های استدلال هم عبارت است از: عقلی، تجربی، نقلی، شهودی و تاریخی. استقرا مربوط به روش‌های تجربی است، و قیاس مربوط به روش‌های عقلی؛ البته «استقرا ریاضی» با استقرا مورد بحث اشتراک لفظی دارد، و نوعی روش عقلی محسوب می‌شود. اثبات‌گرایی و ابطال‌گرایی (پوپر) و تأییدگرایی (همپل) هم مربوط به روش‌های تجربی است.

جایگاه عقلانیت انتقادی در بین روش‌های نام برده شده کجاست؟

استاد ملکیان: عقلانیت انتقادی پروژه است، نه روش. عقلانیت انتقادی به این قضیه معتقد است که با استفاده از قواعد منطق صورت (در راستای ساختار نفی و اثبات‌ها) و با کمک گرفتن از فهم عرفی یا Common Sense (در راستای محتوای نفی و اثبات‌ها) می‌توان در جهت معرفت پیشرفت کرد؛ پس این یک پروژه در مقابل پروژه سنت‌گرایان (که معتقد به شهودند) می‌باشد. پروژه یک طرح

کلی برای ساحت علم یا عمل است. پروژه، مادر یک سلسله قواعد است، یعنی از دل پروژه، قاعده بیرون می‌آید. ایدئولوژی چند معنا دارد، ولی به معنای ذیل با پروژه مترادف می‌شود: «عقیده‌ای که نمی‌توان آن را اثبات کرد». به این معنا پروژه عقلانیت مدرنیستی و تعقل شهودی سنت‌گرایان، ایدئولوژی است. به این معنا ایدئولوژی و پروژه یک فرض بلاذلیل (دلیل ناپذیر) است.

آیا می‌توان گفت روش‌شناسی (Methodology) یک درجه از روش تحقیق بالاتر است و به ارزیابی و تقویم آنها می‌پردازد و محدودیت‌ها و کارایی‌های آنها را بررسی می‌کند؟

استاد ملکیان: طبق معنای مشهور متدولوژی می‌توان سخن شما را قبول کرد، چون روش‌شناسی سه اصطلاح دارد:

۱. معنای مشهور آن سنجش و نقد (Critic) روش‌ها و ارزیابی محدودیت‌ها و کارایی‌های آنهاست؛

۲. گاهی روش‌شناسی گفته و خود روش (Method) اراده می‌شود؛ مثلاً می‌گویند روش‌شناسی ما در این بحث چنین و چنان است.

۳. زمانی روش‌شناسی به «مجموعه روش‌ها» اطلاق می‌گردد. پسوند «Logy» گاهی به معنای «شناسی» است (مثل فیزیولوژی) و گاهی به معنای «مجموعه»؛ مثلاً Symbology یعنی «مجموعه نمادها».

برای محقق، متد و روش مهم است، نه متدولوژی (به معنای مشهور). محقق (Researcher) از آن جهت که محقق است با مباحث درجه اول (First Order) سروکار دارد؛ البته منافاتی ندارد که از حیثیتی دیگر به روش‌شناسی نیز بپردازد.

منطق عملی همان متدولوژی به معنای مزبور است؟

استاد ملکیان: بلی، می‌توان گفت منطق عملی (practical logic یا practical Reasoning) همان متدولوژی است.

شما در مصاحبه با مجله هفت آسمان سه رویکرد در دین‌شناسی معرفی کرده‌اید (پدیدارشناسانه، روان‌شناسانه و مقایسه‌ای). ظاهراً طبق تقسیم اولیه و ثانویه روش تحقیق که ذکر کردید، این سه رویکرد در عرض هم نیستند.

استاد ملکیان: مقصود من هم این نبوده که اینها در یک رتبه قرار دارند. غرض این است که در دین‌شناسی این سه رویکرد عمده وجود دارد، هرچند در عرض هم نیستند. در بررسی دین، برهان‌ها و ادله را به دو قسم برون دینی و درون دینی تقسیم می‌کنیم. شما در جایی فرموده‌اید که ادله برون دینی، ادله عقلی به معنای

اعم هستند. اگر ممکن است توضیحی در این خصوص بفرمایید.

استاد ملکیان: دو اصطلاح درون دینی (Textual که تعبیر نقلی برای آن درست تر است) و برون دینی (Metatextual یا Posttextual) واژگانی جا افتاده‌اند. مقصود من از «عقلی به معنای اعم»، جمیع راه‌هایی است که در اختیار بشر قرار دارد و شامل تجربی، شهودی، تاریخی و عقلی به معنای اخص می‌شود. روش عقلی گاهی در مقابل روش تجربی و شهودی و تاریخی و نقلی قرار می‌گیرد؛ به این معنا ریاضیات (برخلاف روان‌شناسی)، عقلی است. عقل به معنای اعم در مقابل وحی قرار دارد، یعنی جمیع راه‌هایی که بشر به آنها دست یافته است.

اگر ادله درون دینی را مساوی نقل بدانیم، این سؤال به وجود می‌آید که

مگر خود عقل یکی از منابع چهارگانه درون فقه نیست؟

استاد ملکیان: ما باید بین عقل به عنوان یک منبع و عقل به عنوان یک ابزار فهم تمایز قائل شویم. برای شناخت عالم واقع چند منبع از قبیل عقل و وحی وجود دارد. در این جا ممکن است کسی (مثل اخباریان) قائل شود که برای کشف واقع فقط وحی وجود دارد، اما برای استفاده از متون وحیانی از عقل به عنوان یک ابزار می‌توان استفاده کرد؛ پس آنچه شما به آن اشاره کردید عقل به عنوان ابزار فهم متون دینی است.

تا این جا براساس جدول زیر، تقسیم اولیه روش تحقیق و تقسیم ثانویه روش تحقیق را از روش‌شناسی تمییز دادیم. گاهی از روش‌های دیگری مثل میدانی، کتابخانه‌ای، آزمایشی و پیمایشی نیز سخن به میان می‌آید. شما با این مطلب موافقت می‌کنید که آنها را فنون (Techniques) جمع‌آوری اطلاعات بنامیم، نه روش‌های تحقیق؟

مکتب (...ism)	رویکرد (approach)	روش‌شناسی (methodology)	تقسیم ثانویه روش تحقیق (research method)	تقسیم ثانویه روش تحقیق (research method)	تقسیم اولیه روش (روش معرفت)	فنون جمع‌آوری اطلاعات (Techniques)
تاریخ‌گرایی	تاریخی	روش‌شناسی با نگاه درجه دوم	پدیدارشناسانه ساختارگرایانه	توصیفی به معنای اعم (شامل توصیفی به معنای اخص و تحلیل و نقد)	عقلی (فلسفی)	نمونه پژوهی
جامعه‌گرایی	جامعه‌شناختی	مربوط به روش تحقیق	هرمنوتیکی	تجزی‌ی یا هنجاری	تجربی یا علمی (اعم از طبیعی و انسانی)	پیمایشی
رفتارگرایی	روان‌شناختی	دوستون قبل	گفتمانی (و غیره)		شهودی	کتابخانه‌ای (و غیره)
کارکردگرایی	اقتصادی					
ساخت‌گرایی (و غیره)	منطقی فلسفی حقوقی (و غیره)				نقلی	
					تاریخی	

استاد ملکیان: بله، اینها را باید فن تلقی کرد. یکی از فنون تحقیق، میدانی است، و در بعضی علوم مثل جامعه‌شناسی و روان‌شناسی کاربرد دارد. نمونه پژوهی و پیمایشی، زیرمجموعه میدانی هستند. مشاهده یا کنترل شده است یا کنترل نشده؛ مشاهده کنترل شده آن است که خود مشاهده‌گر بتواند شرایط را فراهم کند تا نتیجه را مشاهده نماید. مشاهده کنترل شده (Controlled Observation) را آزمایش گویند. برخی مشاهده‌ها کنترل ناشدنی هستند مثل ستاره‌شناسی. ستاره‌شناس نمی‌تواند سیارات و ستاره‌ها را به هم نزدیک یا دور کند! در برخی مباحث ژئوفیزیک، مثل زلزله، هم مشاهده کنترل ناشدنی وجود دارد. مشاهده کنترل نشده را رصد (Celestial Observation) می‌نامند.

فنون فوق هر کدام در علمی کاربرد دارند؛ مثلاً در جامعه‌شناسی سیاسی از روش آزمایشی می‌توان استفاده کرد، در حالی که در جامعه‌شناسی انقلاب‌ها این امر شدنی نیست، چون انقلاب‌ها با خواست ما تغییر نمی‌کنند.

پیمایش (Measurement) و آمایش (Calculation) هر دو می‌توانند زیرمجموعه میدانی قرار گیرند، و در اقتصادسنجی کاربرد زیادتری دارند. پیمایش، جایی هست که امکان اندازه‌گیری وجود داشته باشد و آمایش با کیفیات سروکار دارد.

گاهی هم Survey را به پیمایش ترجمه می‌کنند.

استاد ملکیان: بله، آن هم ترجمه صحیحی است. Measurement فقط بررسی کمی است، ولی Survey می‌تواند کمی یا غیر کمی باشد.

مشاهده آزاد چیست؟

استاد ملکیان: مقصود از مشاهده آزاد، مشاهده در طبیعت است. در آزمایشگاه، مشاهده حالت مصنوعی دارد و آزاد نیست. مشاهده آزاد در علوم انسانی کاربرد زیادی دارد.

فن کتابخانه‌ای همان اسنادی است؟

استاد ملکیان: تا اندازه زیادی این دو بر هم منطبق هستند، ولی تفاوت هم دارند. سند می‌تواند کتاب یا غیر کتاب (مثل سکه) باشد؛ پس فن کتابخانه‌ای (Libreric) اخص از سندی (Documental) است.

نمونه پژوهی در کجا جای می‌گیرد؟

استاد ملکیان: نمونه پژوهی (Sampelic) هم زیرمجموعه میدانی است. در این روش این پیش فرض وجود دارد که «مشت نمونه خروار است»، یعنی «حکم الامثال فیما یجوز و فیما لا یجوز»

واحد»؛ پس اگر به صورت تصادفی (Random) موارد انتخاب شوند، نتیجه به کل سرایت می‌کند. امروزه عموماً در روش تحقیق، این پیش‌فرض را قبول کرده‌اند. نمونه پژوهی می‌تواند از طریق کتبی (پرسش‌نامه) یا شفاهی (مصاحبه) انجام شود.

امروزه در رشته‌های علوم انسانی مراکز آموزش عالی مرسوم است که در «طرح تحقیق»، اصطلاح فرضیه و متغیر مستقل و وابسته و امثال آن را به کار می‌برند؛ آیا این امر ناشی از اوج گرفتن اثبات‌گرایی (Positivism) در چند دهه قبل در غرب، و همچنین ناشی از سربان روش‌های علوم طبیعی به علوم انسانی نیست؟

استاد ملکیان: در علوم تجربی - اعم از علوم طبیعی و انسانی - اصطلاح «اثبات فرضیه» را نباید به کار برد. «فرضیه» در علوم تجربی وجود دارد، ولی «قابل اثبات نیست»، و تنها تقویت یا تضعیف می‌شود. علوم تجربی در مقابل علوم عقلی است.

اصطلاح فرضیه (Hypothesis) و قانون (Law)، اصطلاحات اثبات‌گرایانه‌اند. اگر کسی اثبات‌گرایی را قبول نداشته باشد، نباید از آنها استفاده کند. به عقیده آنها با مشاهده مورد جزئی به روش استقرایی می‌توان به یک گزاره کلی رسید. عالم طبیعت باید «فرضیه» را اثبات کند تا «قانون» شود. «فرضیه»، قبل از اثبات است و «قانون» بعد از اثبات. اگر چیزی قانون شد، دیگر از کرسی اعتبار نخواهد افتاد، چرا که قانون، امری ابدی است.

نفی‌گرایان (Negativists) نشان دادند که نه فرضیه به آن صورت پدید می‌آید و نه طبیعت آن‌طور قدرت اثبات فرضیه را دارد؛ پس از عالم طبیعت باید انتظار داشت که نظریه‌ای را دائماً باطل نکند. ابطال نکردن، امری قطعی نیست، یعنی ممکن است تا دو هزار سال ابطال نشود، ولی پس از آن مورد ابطال قرار گیرد.

پوپر براساس نظریه ابطال‌گرایی خود گفت از اصطلاح فرضیه و قانون نباید استفاده کرد، و به جای آن باید اصطلاح «نظریه» را به کار ببریم. از دیدگاه او نظریه‌ها دو قسمند: نظریه‌های ابطال شدنی که ابطال نشده‌اند (که در علم به شکل موقت مورد پذیرش هستند)، و نظریه‌های ابطال شدنی که ابطال هم شده‌اند (که در تاریخ علم قرار می‌گیرند). در اثبات‌گرایی، اصولاً «نظریه» نداریم. به نظر من نه اثبات‌گرایی و نه نفی‌گرایی، هیچ‌کدام قابل دفاع نیستند، و تأییدگرایی هم‌پل قابل دفاع‌تر به نظر می‌رسد. به هر حال چون اثبات‌گرایی به هیچ وجه قابل دفاع نیست، نباید در طرح تحقیق خود از اصطلاح فرضیه و متغیر مستقل و وابسته نام ببریم. به جای آن باید از دو اصطلاح مدعا (Thesis) و نظریه (Theory) استفاده کرد. تز، مدعایی است که به «من» انتساب دارد، و نظریه به خود «موضوع»؛ مثلاً می‌گویند «مدعای (تز) اینشتین این است» و «نظریه نسبیت چنین می‌گوید». تز دکترا یعنی مدعایی که دانشجو می‌خواهد اثبات کند و چون به «او» منتسب است، اصطلاح «تز» برایش به کار می‌برند.

تز یا مدعا را می‌گویید انتساب به شخص دارد و نظریه یا تنوری به محتوای اندیشه. حال سؤال این است که اگر مدعا یا نظریه‌ای اثبات نشده باشد به آن چه می‌گویند؟

استاد ملکیان: طبق دیدگاه نفی‌گرایان اصولاً چیزی «اثبات» نمی‌شود. تأییدگرایان (مثل همپل) هم می‌گویند نظریه ممکن است تأیید (Confirmation) شود یا مورد تأیید قرار نگیرد. از دیدگاه نفی‌گرایان نظریه‌ها دو دسته هستند: نظریه‌های باطل (False) و نظریه‌های ابطال نشده یا استعجالی (Adhoc). از دیدگاه تأییدگرایان هم نظریات دو دسته‌اند: نظریات مؤید (Confirmed) و نامؤید (Inconfirmde). در ریاضیات و منطق و فلسفه اصطلاح «اثبات» به کار می‌رود، چون Proving وجود دارد (البته درخصوص فلسفه من قبول ندارم)، در علوم تجربی طبق دو رویکرد فوق، ابطال و تأیید مطرح است. به هر حال به نظریه‌ای که به بوته ابطال یا تأیید گذاشته نشده باشد، ادعا (Claim) می‌گویند. توجه شود که Thesis را مدعا ترجمه کردم (که حاصل مصدر است) و Claim را ادعا (که اسم مصدر است).

وقتی از اصطلاح «نظریه» استفاده می‌کنیم، آیا حتماً مقصود نظریه منسجم و نظام‌مند است؟

استاد ملکیان: «انسجام» بین چند چیز است؛ پس باید دید نظریه چند امر در درون خود دارد یا نه. بعضی نظریه‌ها در قالب یک گزاره، قابل بیان هستند، مثل $E=mc^2$ که یک گزاره است. بعضی ممکن است n گزاره داشته باشند، مثل نظریه داروین. در این جاست که مسأله انسجام مطرح می‌شود و سؤال شما موضوعیت پیدا می‌کند؛ پس در پاسخ باید بگوییم نظریه اعم از نظریه منسجم و غیر منسجم، و حتی نظریه صحیح و غلط است.

آیا می‌توان گفت علوم معمولاً به شکل نظریات وجود داشته‌اند؟ آیا علم مجموعه نظریات است؟

استاد ملکیان: بعضی علوم این چنین بوده‌اند. علمی که مشاهده‌ای و آزمایشی نیستند معمولاً با نظریه‌ها شروع می‌شوند، مثل فلسفه؛ اما علمی که با مشاهده و احساس شروع می‌شوند، قبلاً نظریه نبوده‌اند. علم مجموعه نظریات به علاوه مجموعه پیش فرض‌ها به علاوه متدلوزی است. بعضی عنصر چهارمی هم به نام «عرف اهل علم» اضافه کرده‌اند، که مورد قبول من نیست.

نسبت بین مکتب، نظریه، علم و روش چیست؟ آیا می‌توان گفت هر نظریه و هر مکتبی می‌تواند روشی داشته باشد؟

استاد ملکیان: مکتب (School) دو معنا دارد: معنای اول، «یک سلسله نظریات در دل یک علم» (مثل مکتب ریکاردو و کینز در اقتصاد) است. در این صورت مکتب زیرمجموعه علم واقع می‌شود. معنای دوم، مقابل علم قرار دارد. اگر بیان کسی جنبه ایدئولوژیک داشته باشد، می‌گویند مکتب دارد. به این معنا مکتب حرفی برای طایفه‌ای خاص از انسان‌ها دارد و تنها برای آنها قابل قبول است. برای معنای دوم گاهی اصطلاح Doctrine نیز به کار می‌رود. اگر بحث او در مورد انسان‌ها عمومیت داشته باشد، می‌گویند وارد «علم» شده است. ترکیب شیمیایی خون بحثی علمی، و نجس بودن خون بحثی مکتبی است. کسانی که می‌گویند «اسلام علم اقتصاد ندارد و مکتب اقتصادی دارد»، «مکتب» را به این معنا به کار برده‌اند؛ بنابراین اسلام برای معتقد به آن، مباحث اقتصادی ارائه می‌کند.

هر مکتب یا هر نظریه ممکن است برای خود روشی داشته باشد؛ مثلاً به نظر می‌رسد که گفتمان نظریه است، ولی منافاتی ندارد که حاوی روشی نیز در این باب باشد.

آیا می‌توان گفت مکاتب مختلف در چارچوب یک رویکرد

(Approach) ممکن است قرار گیرند؟

استاد ملکیان: بله، به یک پدیده از جنبه‌های (Perspectives) مختلفی می‌توان نگریست. هر جنبه می‌تواند یک رویکرد باشد؛ مثلاً رویکرد ما به پدیده انقلاب می‌تواند اقتصادی، بین‌المللی یا روان‌شناسی اجتماعی باشد. در رویکرد اقتصادی ممکن است مکاتب مختلف وجود داشته باشند.

حال که بحث به این جا رسید، لطفاً تعریف پارادایم را نیز بفرمایید.

استاد ملکیان: برای پارادایم حدود سیزده معنا کرده‌اند، ولی ظاهراً هر یک از آنها به معنایی دیگر مثل مدل و پروژه و غیره بازگشت می‌کند؛ اما مدل، یک انگاره ذهنی (Mental Image) است از یک پدیده مورد مطالعه، که همه ویژگی‌های آن پدیده در آن انگاره ملحوظ شده است.

پارادایم را معمولاً به «اجماع علمای یک عصر» تعریف می‌کنند. این

معنای پارادایم با چه اصطلاحی تطبیق می‌کند و چه اشکالی دارد از این لفظ این

معنا را اراده کنیم؟ آیا در مطالعه یک مسأله خاص (مثل قدرت) می‌توان پارادایم

سنتی، پارادایم مدرن و پارادایم پست مدرن را از هم تمییز داد؟

استاد ملکیان: اجماع علمای یک عصر فقط بر پیش فرض‌های یک علم اتفاق می‌افتد. از این

پیش فرض‌ها که بگذریم، هیچ مورد اتفاقی و اجماعی وجود ندارد. اشکالی ندارد به «اجماع علمای

یک عصر» پارادایم بگوییم، ولی این معنای جدیدی نیست که اخیراً وارد علم شده باشد. اگر هم لفظ

«پارادایم» را به عنوان مضاف «سنتی» و «مدرن» و «پست مدرن» به کار برید، مثلاً «پارادایم پست

مدرن»، همان «تعیین مراد» (Assaying the Intention یا Description) است و معنای جدیدی پیدا نمی‌کند.

کوهن در کتاب *تئوریهای انقلاب «تئوری»* را جواب «چرایی»، و «مدل» را جواب «چگونگی» می‌داند. به اعتقاد او «یک مدل عبارت است از به مفهوم کشیدن گروهی از پدیده‌ها به کمک یک مبنای منطقی که مقصود نهایی از آن سامان دادن به اصطلاحات و روابط یعنی قضایای یک سیستم صوری است، که در صورت اعتبار مبدل به یک تئوری می‌گردد. مدل امر ساختاری و فاقد محتواست. هر مدل شامل دو بخش مهم است: مبنای منطقی و مکانیسم (ساختار مفاهیم و ارتباط آنها). مدل عبارت است از مکانیسمی که به کمک آن درمی‌یابیم که چگونه و بر چه اساس کدام تسلسل و توالی منطقی اجزای تشکیل دهنده یک تئوری به هم مربوطند».

با توجه به این مطلب، آیا می‌توان گفت «نظریه» معمولاً به اندیشه و مکاتب مربوط است و «مدل» معمولاً به حوزه جامعه‌شناسی؛ مثلاً وقتی از «مدل‌های توزیع قدرت» سخن می‌گوییم در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی به مدل‌هایی اشاره می‌کنیم، ولی وقتی از «نظریات توزیع قدرت» سخن می‌گوییم به مبنای اندیشه‌ای آنها - مثل مکتب توتالیتاریسم و دموکراسی - نظر داریم؟

استاد ملکیان: بله، برداشت شما صحیح است. کوهن به یکی از معانی مدل اشاره کرده است؛ البته توجه به این نکته لازم است که جدایی «چرایی» و «چگونگی» همواره امکان‌پذیر نیست. به تعبیر ارسطو بعضی افعال انسان برای رسیدن به فعل دیگری (به عنوان غایت) صورت می‌گیرد. برای این‌گونه افعال، چرایی و چگونگی مطرح است؛ مثلاً می‌پرسم چرا سیب می‌خوری؟ می‌گوید برای این‌که زخم معده‌ام خوب شود. می‌پرسم چگونه می‌خوری؟ می‌گوید با پوست. سیب خوردن در این‌جا به غرض دیگری انجام شده است. دسته دوم افعال، آنهایی هستند که فعل دیگری غایتشان نیست. «رقصیدن» در فرهنگ یونان باستان برای این بوده که از شدت حزن یا شادی به حالت تعادل برسند. این فعل برای فعل دیگری انجام نمی‌شود، یا مثل خارانیدن دست که خودش غایت است.

آیا نمی‌توان گفت در این‌جا رقصیدن و خارانیدن هم برای تعادل روحی

یا راحتی نفس صورت می‌گیرد؟

استاد ملکیان: تعبیر من این بود که اگر «فعل دیگری» غایت آن باشد، چرایی و چگونگی در آن متفاوت است، مثل مسائل اجتماعی و انقلاب، اما اگر لذت نفس و مانند آن‌را هدف بگیریم هیچ فعلی بدون غایت نیست.

نسبت دانش، دیسپلین و علم چیست و روش‌های عقلی، تجربی،

شهودی، تاریخی و نقلی قسم کدامیک هستند؟

استاد ملکیان: دانش (Knowledge) به سه قسم تقسیم می‌شود:

۱. علم گزاره‌ای (Propositional Knowledge): در این قسم (Knowing that) دانستن (این‌که) وجود دارد، مثل این‌که «می‌دانم که امروز پنج‌شنبه است». علم ممکن است به گزاره واحد (Simple) تعلق گیرد یا به مجموعه گزاره‌ها. مجموعه گزاره‌ها هم می‌تواند موضوعی واحد با محمولی متکثر داشته باشد، یا این‌که نه موضوع و نه محمول واحد نباشند. اگر موضوع واحد و محمول متکثر باشد، آن‌را رشته علمی یا دیسپلین گویند، همان‌طور که اگر موضوع و محمول متکثر باشند، آن‌را اطلاعات (Information) می‌نامند؛ پس تا این‌جا مشخص شد که Discipline از دانش (Knowledge) اخص است؛

۲. مهارت یا فن یا علمی که قابل تبدیل به گزاره نیست و نوعی مهارت (Skill) می‌باشد. در این‌جا دانستن چگونگی (Knowing how) مطرح است. رانندگی، به‌طور مثال، هم علم دارد، هم فن؛ هرچند بخش عمده‌اش فن است. درخصوص سیاست هم بحث می‌شود که آیا سیاست، علم است یا فن؟

۳. علم تشخیص هویت (Identification)، یعنی علم شناختن افراد.

دیسپلین هم خود به پنج قسم تقسیم می‌شود:

۱. عقلی، شامل ریاضیات، منطق و فلسفه. قدامت منطق و ریاضیات را دو چیز فرض می‌کردند، چرا که ریاضیات را از مفاهیم اولای ماهوی و کمی می‌دانستند، و منطق را از معقولات ثانوی منطقی. دانشمندان از قرن نوزدهم به بعد، این حرف را قبول نکرده‌اند و برخی مثل راسل گفته‌اند ریاضیات نوعی منطق است، البته برخی معتقدند منطق نوعی ریاضیات است؛

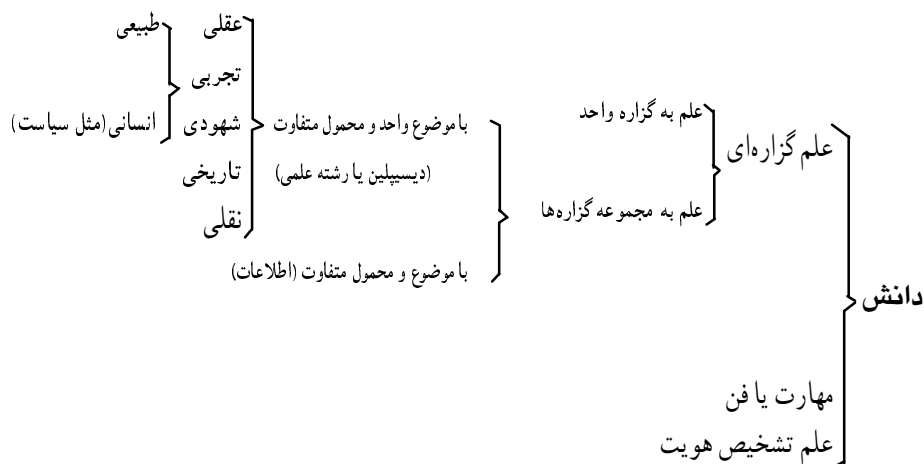
۲. تجربی (Scientific)، که شامل دو قسم طبیعی (فیزیک و شیمی)، و انسانی (روان‌شناسی و جامعه‌شناسی و اقتصاد و سیاست) است؛

۳. شهودی، که شامل عرفان و بخشی از روان‌شناسی است؛

۴. تاریخی، شامل تاریخ، جغرافیای تاریخی، لغت و بخشی از فقه؛

۵. نقلی (به معنای تعبدی)، مثل فقه. گاهی نقلی به معنای تعبدی است و گاهی به تاریخی هم اطلاق می‌شود.

از آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که علم (Science) اخص از دیسپلین است، همان‌گونه که دیسپلین از دانش (Knowledge) اخص است.



با توجه به مباحث فوق، روش گردآوری (Context of Discovery)

و روش داوری (Context of justification) در کجا قرار می‌گیرد؟

استاد ملکیان: مبدع این تقسیم، رایشن باخ است؛ البته بعد از او انتقاد شده که اولاً، وجه تمایز آنها کافی نیست و با هم تداخل دارند، و ثانیاً، جامع نیستند و شق سوم هم برای آنها قابل تصور است. به هر حال مقسم آنها متدلوزی تکون علم به معنای رشته علمی (Discipline) است، یعنی بحث بر سر این است که یک رشته علمی مثل فقه (یا فلسفه یا فیزیک یا روان‌شناسی) چگونه به وجود آمده است.

مقصود از «تکون علم»، شکل‌گیری اولیه آن است؟

استاد ملکیان: خیر، مقصود شکل‌گیری تدریجی یک علم است؛ مثلاً زیست‌شناسی در طول دو هزار سال شکل گرفته است، و قضایای آن یا در حوزه گردآوری اند یا داوری. هر زیست‌شناسی هم بالأخره یا گردآوری می‌کند یا داوری، اما نظری که به ذهن می‌آید از باب گردآوری است، نه داوری.

قدماً، دانش یا حکمت را به دو قسم نظری و عملی تقسیم می‌کردند و سیاست را قسمی از حکمت عملی قرار می‌دادند. آنها از فلسفه‌های مضاف (مثل فلسفه سیاسی) بحث نمی‌کردند و عنوانی به نام «فلسفه حکمت عملی» نداشتند. اگر ممکن است جایگاه فلسفه‌های مضاف را تبیین کنید، تا به اصطلاحاتی مثل فلسفه سیاسی و فلسفه علم سیاست نزدیک‌تر شویم.

استاد ملکیان: فلسفه حکمت اعم است از فلسفه علمی که با ارزش‌ها سر و کار دارند (که به آن Axiology یا علم ارزش‌ها گفته می‌شود و فلسفه علوم توصیفی (که اعم از علوم عقلی، تجربی، شهودی، تاریخی و نقلی است). علمی که با ارزش‌ها سر و کار دارند، لااقل شامل چهار قسم می‌شوند:

۱. اخلاق، که از نه ارزش بحث می‌کند: خوب، بد، درست، نادرست (یا صواب و خطا)، باید، نباید، وظیفه، مسؤولیت و فضیلت (و رذیلت)؛
 ۲. سیاست، که از ارزش‌هایی مثل آزادی، برابری (مساوات)، برادری و عدالت بحث می‌کند. راولز برخلاف دیگران انصاف را به معنای عدالت می‌گیرد؛
 ۳. زیبایی‌شناسی، که از ارزش‌هایی مثل زیبا، زشت، با شکوه، فخیم و با روح سخن می‌گوید. فلسفه زیبایی‌شناسی را «فلسفه هنر» نیز می‌نامند؛
 ۴. فقه ادیان، که از احکام خمس (و جوب، استحباب، اباحه، کراهت، حرمت) و نجاست و طهارت و حلیت و حرمت (احکام تکلیفی) بحث می‌کند.
- از این‌جا مشخص می‌شود که فلسفه اخلاق غیر از فلسفه سیاست است، هر چند مسائل آنها با هم تداخل داشته باشند.

گاهی فلسفه مضاف (مثل فلسفه تاریخ یا فلسفه اخلاق یا فلسفه سیاسی) به معنای درجه اول (First Order) و گاهی به معنای درجه دوم (Second order) به کار می‌رود. در حالت دوم آنها را فلسفه علم تاریخ، فلسفه علم اخلاق و فلسفه علم سیاست می‌نامند. جایگاه فلسفه سیاسی تحلیلی در این بین چیست، و آیا چیز سومی به نام فلسفه سیاست هم داریم؟

استاد ملکیان: بهتر است بحث را این‌گونه شروع کنیم که ما یک واقعیت داریم، مثل وقایع تاریخ، اخلاق و سیاست (و امثال آنها) و یک علم که به آنها مربوط است، مثل علم تاریخ، علم اخلاق و علم سیاست؛ پس مثلاً تاریخ (History) مشترک لفظی است. وقتی می‌گوییم در «تاریخ بشر دو جنگ جهانی اتفاق افتاده است»، به «واقعیت تاریخ» نظر داریم، و وقتی می‌گوییم «در تاریخ از فلان سلسله و واقعه بحث می‌شود»، مقصود «علم تاریخ» است. علم اخلاق را Morals یا Morality می‌گویند. علم سیاست با گرایش تجربی را معمولاً Politics و علوم مربوط به سیاست را Political Science یا علوم سیاسی می‌گویند. Science اسم جمع است که می‌تواند جمع هم بسته شود. Politics حداقل سه کاربرد دارد: یکی سیاست با گرایش تجربی، دوم سیاست روزمره (مثلاً می‌گویند او اهل سیاست است) و سوم به معنای خط‌مشی (Policy).

علم تاریخ و اخلاق و سیاست، درجه اول هستند. علاوه بر اینها باید از فلسفه تاریخ و فلسفه اخلاق و فلسفه سیاسی به معنای درجه اول، و از فلسفه علم تاریخ، و فلسفه علم اخلاق و فلسفه علم سیاست هم نام برد.

<u>واقعیت</u>	<u>علم (درجه اول)</u>	<u>علم (درجه اول)</u>	<u>علم (درجه دوم)</u>
تاریخ	علم تاریخ	فلسفه (نظری) تاریخ	فلسفه علم تاریخ
اخلاق	علم اخلاق	فلسفه اخلاق	فلسفه علم اخلاق
سیاست	علم سیاست	فلسفه سیاسی	فلسفه علم سیاست

ملاک درجه اول یا درجه دوم بودن علوم چیست؟

استاد ملکیان: هر علمی که موضوعش واقعیت (Fact) باشد، درجه اول است، و هر علمی که موضوعش رشته علمی (دیسپلین) باشد، درجه دوم است. شیمی، موضوعش مواد است، پس درجه اول است. فلسفه شیمی، درجه دوم محسوب می‌شود. بر این اساس فلسفه سیاسی درجه اول، و فلسفه علم سیاست درجه دوم است. فلسفه مضاف همیشه درجه دوم نیست. فلسفه دین، فلسفه نظری تاریخ و فلسفه نفس درجه اول هستند، چرا که مثلاً رشته علمی (دیسپلینی) به نام دین وجود ندارد.

اگر علم تاریخ و فلسفه تاریخ درجه اول هستند، تفاوت آنها چیست؟

استاد ملکیان: علم تاریخ، همه قضایای آن شخصیه‌اند: ناصرالدین شاه چنین کرد و مشروطه چنان شد. فلسفه تاریخ از مباحث کلی در تاریخ بحث می‌کند، ولی باز درجه اول است؛ مثلاً بحث می‌شود که سیر تاریخ به سمت تکامل یا زوال است. فلسفه علم تاریخ، درجه دوم است. فلسفه اخلاق نیز درجه اول است. مابعدالطبیعه اخلاق سه اصطلاح دارد، که طبق یک اصطلاح با فلسفه اخلاق مساوی می‌شود. اخلاق راجع به خود خلق و خواهی انسان بحث می‌کند، و فلسفه اخلاق (Ethics) یا Moral Philosophy) راجع به کلیاتی در این باب. فلسفه علم اخلاق (Philosophy of Morals) یا (Metaphysics of Morality) نیز درجه دوم است. فلسفه سیاسی (Political Philosophy) هم درجه اول است و درباره پدیده‌های سیاسی، احکام عقلی صادر می‌کند. فلسفه علم سیاست (Philosophy of Politics) یا (Metaphysics of politics) درجه دوم است. مقصود از «فلسفه سیاست»، همان «فلسفه علم سیاست» است. اشتراوس (در فلسفه سیاسی چیست؟) از فلسفه سیاسی (درجه اول) و کوئینتن (در فلسفه سیاسی) هم از فلسفه سیاسی درجه اول و هم درجه دوم بحث کرده است. متأسفانه در زبان فارسی، ترجمه‌ها دقیق نیستند.

گاهی از فلسفه سیاست، فلسفه سیاسی را اراده می‌کنند.

استاد ملکیان: بله، ولی این ترجمه صحیحی نیست. اصطلاحات فوق در زبان ما گاهی به غلط ترجمه می‌شوند و این‌گونه به کار می‌روند.

کوئینتن از فلسفه سیاسی تحلیلی هم بحث می‌کند که درجه دوم است، و

در تقسیم شما وجود نداشت.

استاد ملکیان: فلسفه سیاسی تحلیلی، نوعی رویکرد است و نباید قسیم فلسفه سیاسی و فلسفه علم سیاست تلقی شود. ما باید انواع یک علم را از مکاتب یک علم جدا کنیم. فلسفه تحلیلی یکی از مکاتب‌های فلسفه است، که رویکرد تحلیلی و درجه دوم دارد. در روان‌شناسی هم مثلاً هشت نوع رویکرد داریم (روان‌شناسی رشد و تربیت و غیره)، ولی سه نوع مکتب مثل مکتب روانکاوی و رفتارنگر و انسان‌گرا در آن علم وجود دارد. در نوع سوم بحث بر سر این است که روان‌انسان چگونه «باید» باشد.

به هر حال فلسفه سیاسی تحلیلی به‌عنوان یک رویکرد به تحلیل مفاهیم و زبان می‌پردازد و سه قسیم جدی دارد:

۱. فلسفه انتقادی (Critic) نه نقادی (Criticism)، که در جهت سلب موفق بوده است، مثل مکتب فرانکفورت؛

۲. فلسفه پدیدار شناسانه: پدیدارشناسی یک علم (نه پدیدارشناسی یک پدیده که درجه اول است)؛

۳. فلسفه ارزیابانه یا تقویمی (Evalvative)، که از این بحث می‌کند که چقدر بحث‌های ارزشی وارد مباحث عالمان شده است.

در فلسفه علوم (مثل فلسفه علم تاریخ و فلسفه علم اخلاق و فلسفه

علم سیاست) از چه مسائلی بحث می‌شود؟

استاد ملکیان: در فلسفه هر علمی از سه دسته مباحث بحث می‌شود:

۱. پیش‌فرض‌ها: یعنی مبادی تصویری و تصدیقی که قداماً آن‌را در مقدمه علم جای می‌دادند؛

۲. متدلوژی (به معنای روش، نه روش‌شناسی)؛

۳. تاریخ تطور آن علم: قبلاً تاریخ علم در خود آن علم بحث می‌شد، ولی الان به دلیل رشد و

توسعه‌اش، بخشی از فلسفه آن علم است و به دو نوع بحث می‌پردازد:

بحث توصیفی (Discriptine) که بحث می‌کند چه مسائلی در آن علم گذشته است، و بحث

هنجاری (Normative) که بحث می‌کند چه خطا یا نقاط عطفی در آن علم وجود داشته است. گاهی از آن بخش به نام «تاریخ شکست‌ها و توفیق‌های علم» یاد می‌شود.

گاهی لفظ «فلسفه» به معنای «هدف» و «علت» هم به کار می‌رود، مثل «فلسفه روزه».

استاد ملکیان: بله، آن را Reason de être یا به شکل مختصر Reason (حکمت تشریح یا حکمت وجودی) می‌گویند، که از بحث ما خارج است.

آیا می‌توان گفت مباحث فلسفه سیاسی به این معنا اعتباری‌اند که در خارج منشأ انتزاع دارند (یعنی موضوعات فلسفه سیاسی مثل سیمرغ یا «جَعَلْتُ» شارع نیستند)، ولی اندیشمند و فیلسوف سیاسی برای بحث از آنها مفاهیمی مثل قدرت و دموکراسی اعتبار می‌کند؟

استاد ملکیان: برخی از مباحث و موضوعات فلسفه سیاسی این گونه‌اند، ولی برخی دیگر هم واقعاً وجود دارند. مفاهیمی مثل ریاست و دموکراسی و جرم و انتخابات و «آزادی برای» از دسته اول، و مفاهیمی از جمله برابری، عدالت توزیعی، خشونت، «آزادی از» و جرم از نوع دوم هستند. ریاست و انتخابات اعتباری‌اند، و با نظر اعتبارکنندگان تغییر می‌کند، ولی خشونت یا «آزادی از» به خودی خود وجود دارند. خشونت، پدیده فیزیکی در داور در صحنه اجتماع است. دو قضیه «آقای X رئیس جمهور است»، و «آقای X آزاد است»، با هم متفاوتند. اولی با اعتبار جدید اعتبارکنندگان ممکن است از بین برود یا به وجود آید، ولی قضیه دوم به واقع نظر دارد.

اصل این مسأله را باید پذیرفت که در فلسفه سیاسی دو دسته موضوعات وجود دارد، ولی در مصادیق ممکن است اختلاف به وجود آید. عدالت طبق یک تقسیم در فلسفه حقوق دو نوع است: عدالت تشریحی (Legislative) و عدالت توزیعی (Distributive). البته ارسطو اصطلاح «عدالت معاوضی» را در برابر عدالت توزیعی به کار می‌برد.

بر اساس عدالت توزیعی، کسی عادل است که مخالف قانون کاری انجام ندهد. این معنای عدالت، بعد از وضع قانون است. در عدالت تشریحی این بحث وجود دارد که خود قانون عادلانه وضع شده، یا نه. عدالت توزیعی مثل خشونت در خارج وجود دارد، در حالی که عدالت تشریحی، اعتباری است.

در خصوص دموکراسی هم مناقشه وجود دارد، ولی به نظر من مفهومی اعتباری است. آزادی هم دو قسم است: «آزادی برای» و «آزادی از». نوع اول اعتباری، و نوع دوم غیر اعتباری است. در سیاست بیشتر، بحث از آزادی از نوع اول است.

قدرت به خودی خود در سیاست بحث نمی‌شود، چرا که مقصود در سیاست، قدرت سیاسی

(Political Power) است که از آن با نام «اقتدار» (Authority) یاد می‌کنیم. اقتدار در عرصه سیاست است. اقتدار یا قدرت سیاسی، اعتباری است، ولی ظاهراً می‌توان قدرت سیاسی غیر اعتباری را نیز تصور کرد، که به خودی خود وجود دارد.

تقسیم فوق چه فایده و ثمری دارد؟ آیا فایده‌ای عملی بر تقسیم

موضوعات سیاسی به اعتباری و غیر اعتباری متصور است؟

استاد ملکیان: بله، فایده و ثمره بحث در نوع چک کردن آن دو نوع موضوعات پیدا می‌شود. قضایای اعتباری و غیر اعتباری متداولی خاص خود را دارند، و هر کدام متناسب با خود چک می‌شوند. قضیه «آقای X رئیس جمهور است» با اسناد و مدارک اعتباری سیاسی چک می‌شود، و قضیه «آقای X آزاد است»، به نحوی دیگر.

شما در مباحث نظری معتقد به «ایده عدم ایقان» هستید و هیچ یک از

برهان‌های اثبات وجود خدا را کامل نمی‌دانید. این ایده بر چه مبانی مبتنی است؟

و آیا ایده عدم ایقان در فلسفه سیاسی به طریق اولی مطرح نمی‌شود؟

استاد ملکیان: ایده عام ایقان مبتنی بر نقد عقل عملی و نظری (از کانت) و نقد تجربه‌گرایی (از سالرز و کواین و ویتگنشتاین) است، و این ایده به طریق اولی در فلسفه سیاسی نیز مطرح می‌شود.

اگر از ادله و مبانی شما گذر کنیم، این سؤال به وجود می‌آید که آیا ایده

عدم ایقان در فلسفه سیاسی به نوعی نسبییت منجر نمی‌شود؟

استاد ملکیان: وقتی دیدیم در این‌گونه مباحث به یقین نمی‌رسیم، باید به اجماع و توافق همگانی تن دهیم. در صورت عدم وجود اجماع، هم چاره‌ای جز مبنا بودن رأی اکثریت وجود ندارد. ابزار آن هم رفراندوم و غیره است.

معمولاً گرایش‌های موجود، فلسفه را به دو دسته فلسفه بز

اروپا (Continental) و فلسفه تحلیلی (Analytic) تقسیم می‌کنند. شما در

مصاحبه با روزنامه انتخاب (۱۶/۱۰/۷۸) گفته‌اید فلسفه تحلیلی دو شاخه

منطقی و زبانی؛ و فلسفه کانتیتال، شاخه‌هایی مثل پدیدارشناسی گرای،

اگزیستانسیالیسم، جریان هرمنوتیک، جریانهای با پیشوند نو (مثل

نوماسی‌گرایی و نوکانتی‌گرایی و نوهگلی اندیشی)، ساختارگرایی،

شالوده‌شکنی و از این قبیل دارد. البته شما فرموده‌اید که این تقسیم‌بندی از

جهاتی با مشکل ابهام و فقدان ملاک تقسیم روبرو است.

حال اگر بنا بر مشهور این تقسیم را بپذیریم، سؤال این است که همین تقسیم‌بندی را در علوم انسانی نیز برای گونه‌های روش‌شناسی می‌توان قایل شد؟

استاد ملکیان: علوم به دو دسته تجربی و غیر تجربی (تاریخی) تقسیم می‌شوند. هر یک از دو دسته اخیر نیز به دو دسته انسانی و غیرانسانی قابل تقسیم‌اند. تقسیمی که شما در سؤال به آن اشاره کردید، درخصوص علوم تجربی انسانی صادق است. یعنی در علوم تجربی انسانی می‌توان روش‌شناسی را به دو شاخه منطقی و زبانی از یک طرف، و شاخه‌هایی مثل پدیدارشناسی و هرمنوتیک و ساختارگرایی و شالوده‌شکنی از طرف دیگر تقسیم نمود. اما این تقسیم درخصوص علوم تجربی غیرانسانی (مثل فیزیک و شیمی) اصلاً مورد ندارد. درخصوص علوم غیر تجربی (تاریخی) نیز این تقسیم‌بندی کفایت نمی‌کند، چون تاریخ با کلیات سر و کار ندارد، و روش‌شناسی‌های فوق مربوط به کلیات است.

با تشکر مجدد از شرکت شما در این مصاحبه، در پایان اگر توصیه خاصی دارید، بفرمایید.

استاد ملکیان: توصیه من به کلیه دوستانی که در رشته‌های علوم انسانی تحصیل می‌کنند، این است که خلأهای موجود در دو زمینه زیر را پر کنند: اول در زمینه پیدا کردن دیدگاهی عمیق و فلسفی نسبت به موضوع کار خود، و دوم نسبت به ایضاح مفاهیم در رشته خود. اگر آن پشتوانه فلسفی وجود نداشته باشد، شخص به رایانه‌ای شبیه می‌شود که مجموعه زیادی از اطلاعات را داراست. ابزار این دیدگاه عبارت است از فلسفه تحلیلی و منطق (نه الزاماً منطق قدیم). مفاهیم در رشته‌های علوم انسانی - بالاخص در کشور ما - شدیداً آشفته‌اند. هر مفهوم ممکن است دهها معانی داشته باشد، و هرکس آن را در راستای غرض خود استفاده کنند. ما علاوه بر شناخت معانی مختلف یک اصطلاح، باید در مباحث خود «تعیین مراد» نماییم.